

شرطه الخمیس و ارزش حدیث شناختی آن

دکتر سید کاظم طباطبایی*

چکیده

از روزگاری که نصر بن مزاحم منقری (م 212/ق 827م) *وقعة صفین* و ابن سعد (م 230/ق 845م) *الطبقات* را نوشته‌اند تا به امروز، همواره پدیدآورندگان آثار تاریخی، حدیثی و رجالی از گروهی از یاران امام علی بن ابی طالب در دوره خلافتش (35 - 40ق) با عنوان «شرطه الخمیس» یاد کرده‌اند؛ اما هیچ یک از آن منابع، آگاهی روشنی در باره این گروه و فعالیت‌هایشان به دست نداده‌اند. از این رو، این پرسش‌ها برای ما مطرح می‌شود که: شرطه الخمیس چگونه سازمانی بوده و ماموریتش چه بوده است؟ چرا آنان را به این عنوان خوانده‌اند؟ از آن جمع به ظاهر انبوه، چند تن در شمار راویان حدیث هستند و از همه مهم‌تر، بررسی در باره مدلول عبارت مزبور چقدر در مطالعات حدیث شناختی کاربرد و تأثیر دارد؟ نگارنده در این مقاله کوشیده است با مطالعه و مقایسه اسناد و مدارک موجود در این باره به پاسخ برخی از آن پرسش‌ها دست یابد. در نتیجه پژوهش حاضر، می‌توان گفت که با وجود تلاش رجال‌شناسان برای استفاده از این عنوان در توثیق و تعدیل راویان، توصیف جمعی از اصحاب به این عنوان، تأثیر عملی چشمگیری در مطالعات حدیث شناختی ندارد. کلید واژه‌ها: علی بن ابی طالب، شرطه الخمیس، رجال‌شناسی، توثیق عام.

درآمد

در منابع تاریخی، رجالی و حدیثی از گروهی از یاران و هواداران امام علی بن ابی طالب با عنوان «شرطه الخمیس» یاد کرده‌اند. کهن‌ترین متنی که این عنوان در آن به چشم می‌خورد، کتاب *وقعة صفین* اثر نصر بن مزاحم منقری (م 212/ق 827م) است.¹ پس از آن، ابن سعد (۱۶۸ - ۲۳۰ق/ ۷۸۴ - ۸۴۵م) در *الطبقات*، در شرح حال قیس بن سعد بن عباده، از سپاهی با این عنوان یاد کرده است.² به دنبال ابن سعد، خلیفه بن خیاط (م ۲۴۰ق/ ۸۵۴م) در خلال نام بردن از کارگزاران امام از شرطه الخمیس نامی به میان آورده و اصبع بن نباته را فرمانده آن معرفی

* استاد دانشگاه فردوسی مشهد.

1. *وقعة صفین*، ص ۴۰۶.2. *الطبقات الكبرى*، ج ۶، ص ۱۲۲.

کرده است.^۳ حدود چهل سال بعد، می‌بینیم که ثقفی کوفی (م ۲۸۳ق / ۸۹۶م) به مناسبتی، به گروهی با این عنوان اشاره کرده است.^۴ در همین زمان، یک عالم شیعی به نام ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰ق / ۸۸۷ یا ۸۹۳م)، در خلال فهرستی که از اصحاب پیامبر و ائمه به دست داده است، اطلاعات بیشتری از این گروه در اختیار ما می‌نهد. وی یاران امیرالمؤمنین را از میان اصحاب پیامبر به چهار دسته به شرح ذیل تقسیم می‌کند: اصحاب، اصفیا، اولیا و شرطه الخمیس، وی پس از آن که سیزده تن از اصحاب رسول خدا را در شمار اصفیای اصحاب امام معرفی می‌کند، می‌نویسد:

اصحاب امیرالمؤمنین - که در زمره شرطه الخمیس بودند - شمارشان به شش هزار تن می‌رسید.

آن گاه، پس از آن که شطری از سخنان امام را در مقام بیان منزلت این گروه باز می‌گوید، دوازده تن از اعضای این گروه را نام می‌برد.^۵ در عین حال باید گفت، آگاهی‌هایی که وی در آنجا به دست می‌دهد، به غایت مبهم و نابسامان است؛ به طوری که مرز این چهار گروه و تفاوت مراتب آنها اساساً معلوم و مشخص نیست.^۶

وقتی برگ‌های تاریخ را ورق می‌زنیم، می‌بینیم در *تاریخ الطبری*^۷ (۲۲۴ - ۳۱۰ق / ۸۳۹ - ۹۲۳م) و *الکافی* اثر ثقیه الاسلام کلینی^۸ (م ۳۲۹ق / ۹۴۱م) و *رجال الکشی*^۹ (م حدود ۳۴۰ق / حدود ۹۵۱م) هم این عنوان تکرار شده است. در *دعائم الاسلام*، اثر قاضی نعمان^{۱۰} (م ۳۶۳ق / ۹۷۴م) نیز این عنوان در ضمن سخنی منسوب به امام به چشم می‌خورد. چون نوبت به شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ق / ۹۴۷ - ۱۰۲۲م) می‌رسد، می‌بینیم او همان اطلاعاتی را که برقی در رجالش ثبت کرده، برگرفته و عیناً در کتابش تکرار کرده است.^{۱۱} بیش از یک قرن پس از برقی، محمد بن اسحاق ندیم (م ۴۳۸ق / ۱۰۴۷م) در کتاب مشهور خود به نام *الفهرست* - که آن را در سال ۳۷۷ق، یا ۴۱۲ق، تألیف کرده است^{۱۲} - می‌نویسد:

وقتی طلحه و زبیر با علی راه مخالفت پیش گرفتند و بر خون‌خواهی عثمان پای فشردند و علی برای کارزار آهنگ آنان کرد تا به فرمان خدا گردن نهند، کسانی را که در این کار از او پیروی کردند، شیعه نامیدند. او به آنان می‌گفت: شیعه من (شیعی). وی آنان را طبقه اصفیا، اولیا، شرطه الخمیس و اصحاب نامید.^{۱۳}

3. *تاریخ خلیفه بن خیاط*، ص ۱۲۱.

4. *الغارات*، ج ۱، ص ۱۱۹ - ۱۲۱ و ج ۲، ص ۴۸۹.

5. ر.ک: ادامه مقاله.

6. *کتاب الرجال*، ص ۳ - ۴.

7. *تاریخ الرسل و الملوك*، ج ۵، ص ۱۵۸.

8. *الکافی*، ج ۱، ص ۳۴۶؛ ج ۴، ص ۱۸۱؛ ج ۷، ص ۳۷۱.

9. *اختیار معرفة الرجال* (رجال الکشی)، ص ۶، ۱۰۳، ۱۱۰.

10. *دعائم الاسلام*، ج ۱، ص ۳۷۲.

11. *الاختصاص*، ص ۲ - ۴.

12. *الاعلام*، ج ۶، ص ۲۹.

13. *الفهرست*، ص ۲۲۳.

آنچه مؤلف *الفهرست* در باره دستهبندی یاران علی ذکر کرده است، درست همان تقسیمی است که برقی در باره اصحاب امیرالمؤمنین آورده است. حتی او در باب وجه نام‌گذاری شرطه الخمیس همان سخن منسوب به امام را - که برقی نقل کرده - تکرار کرده است. بنا بر این، همچنان که یکی از معاصران نیز گفته است،^{۱۴} جای تردید باقی نمی‌ماند که محمد بن اسحاق ندیم این تقسیم بندی و دیگر اطلاعات را از برقی اقتباس کرده است؛ با این توضیح که صدر سخن محمد بن اسحاق در باره ظهور نام شیعه به سخن برقی ارتباطی ندارد.

از این پس می‌بینیم که عنوان «شرطه الخمیس» به سرحد شهرت و حتی استفاضه می‌رسد؛ به طوری که مؤلفان، بویژه پدیدآورندگان آثار پرشمار رجالی در سده‌های اخیر، آن را دست به دست کرده و پیاپی آن را تکرار و در باره مدلول این اصطلاح و ارزش رجال شناختی آن اظهار نظر کرده‌اند. برخی از این حدیث‌شناسان، عضویت در شرطه الخمیس را برای اعتماد به روایت یک راوی کافی دانسته‌اند.^{۱۵} برخی دیگر، آن را حاکی از عدالت^{۱۶} و غایت ایمان و وثاقت^{۱۷} راوی تلقی کرده‌اند. بعضی هم معتقدند از اخبار مربوط به این گروه مدح عظیم مستفاد می‌گردد.^{۱۸} حاصل سخن، آن که از نظر این رجال‌شناسان شرطه الخمیس ذیل عنوان «توثیقات عام»^{۱۹} قابل درج است.

نگارنده در این مقاله درصدد است، پس از بررسی دقیق اسناد و مدارک موجود و مطالعه همه جانبه آنها، معلوم کند شرطه الخمیس چگونه سازمانی بوده؛ وظایف و مأموریتش چه بوده است؛ از چه تعداد سرباز تشکیل شده بود؛ چند تن از آنان در شمار راویان حدیث هستند و از همه مهم‌تر این که عبارت مزبور چه مقدار در جرح و تعدیل راویان کاربرد و تأثیر دارد. بدیهی است در نتیجه این پژوهش آرای رجال‌شناسان هم در این باره در ترازو قرار خواهد گرفت.

معنا و مدلول شرطه الخمیس

بررسی خود را در باره معنای این ترکیب اضافی از مضاف‌الیه آن آغاز می‌کنیم. اغلب لغت‌شناسان «خمیس» را به معنای «جیش» (لشکر، سپاه) دانسته^{۲۰} و گفته‌اند: چون لشکر از پنج بخش (مقدمه، ساقه، میمنه، میسره و قلب) تشکیل می‌شده است (به شرح تصویر زیر) آن را خمیس نامیده‌اند.^{۲۱}

14. *اضواء علی عقائد الشیعة الامامية*، ص ۹۲.

15. *الوجیزة*، ص ۱۰۲.

16. *تعلیقة علی منهج المقال*، ص ۲۳۳.

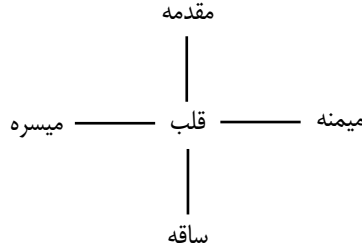
17. *سماء المقال*، ج ۲، ص ۲۴۶.

18. *تنقیح المقال*، ج ۱، ص ۱۹۶.

19. گفتنی است که وقتی شخص ثقه به وثاقت جمعی شهادت دهد که فرد مورد نظر هم در میان آنان باشد، آن را «توثیق عام» (توثیق جمعی یا همگانی) گویند. بنا بر این، در توثیقات عام دلالت بر وثاقت به نحو تضمینی است؛ در حالی که وقتی شخصی ثقه به وثاقت شخص معینی شهادت دهد (توثیق خاص)، دلالت بر وثاقت به نحو مطابقی است. برای آگاهی گسترده‌تر در باره توثیقات عام و مقدار ارزش و اعتبار آن ر. ک: *معجم رجال الحدیث*، ج ۱، ص ۴۹ به بعد.

20. در برخی از منابع به جای این کلمه، واژه «جیش» ثبت شده است که آشکارا تصحیف به نظر می‌رسد. (ر. ک: *تاریخ الرسل و الملوك*، ج ۵، نسخه بدل ص ۱۵۸؛ *المنتظم*، ج ۵، ص ۱۸۵؛ *الاصابة*، ج ۲، ص ۶۴).

21. *الصحاح: النهایة*؛ ابن الاثیر: *مجمع البحرین*، ذیل ماده خمس. نیز: *طرائف المقال*، ج ۲، ص ۲۱۳؛ *سماء المقال*، ج ۲، ص ۲۴۵؛ *الرسائل الرجالية*، ج ۳، ص ۳۵ - ۳۶.



همچنان که شاعری آن را صفت جیش قرار داده و گفته است:

قد يضرب الجيش الخميس الأزورا.^{۲۲}

بعضی هم گفته‌اند لشکر را از آن رو خمیس نامیده‌اند که غنایم جنگی را برای لشکر پنج قسمت (تخمیس) می‌کنند؛ چنان که عدی بن حاتم گفته است:

«رَبَعْتُ فِي الْجَاهِلِيَةِ وَ حَمَسْتُ فِي الْإِسْلَامِ»؛ یعنی در هر دو حالت سپاه را فرماندهی کردم؛ زیرا امیر لشکر در جاهلیت یک چهارم غنیمت را می‌گرفت و چون اسلام آمد، آن را به یک پنجم تقلیل داد و برای آن مصارفی معین کرد. به همان سان که وقتی ربع یا خمس اموال گروهی را بگیرند، گویند: رَبَعْتُ الْقَوْمَ وَ حَمَسْتَهُمْ.^{۲۳}

اما کلباسی این وجه را ضعیف شمرده و گفته است:

به مناسبت یک امر شرعی نمی‌توان لغت ساخت (لامجال لوضع اللفظ اللغوی بمناسبتة امر شرعی). مگر آن که مراد از تخمیس غنایم، تخمیس آن به نسبت دسته‌های پنج گانه لشکر باشد؛ نه پنج قسمت کردن آن بر اساس خمس شرعی.^{۲۴}

توضیح، این که ارتش کشورهای متمدن به صفا و دسته‌ها تقسیم می‌شد، ولی عرب‌های عصر جاهلی از این نظامات بهره‌ای نداشتند و جنگ‌های آنان به صورت جنگ و گریز (کر و فر) بود. پس از ظهور اسلام قوانین و مقرراتی برای جنگ ایجاد شد که از آن جمله صف بندی لشکریان است؛ چنان که در سوره صف در باره آن می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بِنْيَانٍ مَرْصُوعٍ﴾. اما رومیان هنگام جنگ سپاهیان خویش را به هنگ‌ها تقسیم می‌کردند و آن را کورتیس (kortis) می‌خواندند و هر هنگ و دسته‌ای را به صف‌های منظم ترتیب می‌دادند؛ مثلاً شاه یا فرمانده کل را با پرچم و ملازمان در وسط قرار داده، آن را قلب لشکر می‌گفتند. جلوی این دسته، دسته دیگری بود که غالباً از سواران تشکیل می‌شد و آن را مقدمه الجیش یا پیشاهنگ می‌نامیدند. طرف راست پادشاه میمنه، طرف چپ میسره و پشت سر ساقه نام داشت. بدین سان لشکر به پنج دسته تقسیم می‌شد. همین که عرب‌ها با رومیان و ایرانیان به جنگ برخاستند، مانند آنان لشکریان را به دسته‌ها و صف‌ها مرتب ساختند؛ چنان که خالد بن ولید در سال ۱۳ هجری در واقعه یرموک سپاهیان اسلام را به دسته‌ها تقسیم کرد و ابوعبیده را در قلب، عمروبن عاص و شرحبیل بن حسنه را در میمنه و یزید بن ابی سفیان را در میسره قرار داد و نخستین بار عرب‌ها را با آن ترتیب آشنا ساخت و پس از وی، سعد بن ابی وقاص در سال ۱۴ هجری همان نظامات را اجرا کرد؛ اما آنان در عین حال، از صف آرایی به کلی دست برداشتند و نظام صف‌بندی تا سال‌ها برقرار ماند تا آن که مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی، نظام صف‌بندی را به کلی بر هم زده، روی اصول دسته‌بندی جنگید (ر.ک: به: *تاریخ تمدن اسلام*، ص ۱۵۱ - ۱۵۳).

22. *الصحاح*، ماده خمس. بنا بر این، این که یکی از معاصران نوشته است: شرطه الخمیس به پنج دسته (مقدمه، ساقه، میمنه، میسره و قلب) تقسیم می‌شدند (هامش کتاب *عجائب احکام امیر المؤمنین*، فارس حسون کریم، ص ۱۱۴)،

سخن درستی به نظر نمی‌رسد.

23. *النهاية*، ذیل مدخل خمس.

24. *الرسائل الرجالية*، ج ۳، ص ۳۷.

بعضی هم خمیس را در ترکیب مورد بحث به معنای ششمین روز هفته یا پنجشنبه تلقی کرده و گفته‌اند:

در روز پنجشنبه از این سپاه سان می‌دیدند یا آنها را گردهم می‌آوردند (و كانوا يُعرضون يومَ الخميس او يُجمعون يومَ الخميس).^{۲۵}

چه، تازیان ششمین روز هفته را «یوم‌الخمیس» نامند.^{۲۶}

اما شُرطَه - که به شُرط جمع بسته می‌شود (مثل عُرفَه و عُرف) - نخستین گروه از سپاه است که درگیر جنگ می‌شوند و مهیای مرگ می‌گردند؛ چنان که گزیده و نخبه یاران سلطان را - که بر دیگر سپاهیان مقدم می‌دارد - شُرط السلطان خوانند.^{۲۷} به عقیده مجلسی اول، شُرط قوی پنجگانی بودند که پیشاپیش سپاه قرار داشتند. آنان اخص از مقدمه بودند [شاید به تعبیر امروزی بتوان گفت یگان ویژه بودند]. گویا خود را ملزم کرده بودند باز نگردند تا ظفر یابند یا کشته شوند.^{۲۸}

لغت‌شناسان بر این باورند که این واژه از شُرط به معنای علامت گرفته شده است و گزیدگان سپاه را از آن سبب شُرطه خوانده‌اند که آنان خود را با علامت‌هایی ممتاز ساخته بودند تا با آن شناخته شوند.^{۲۹} بر این اساس، شُرطه الخمیس یعنی اعیان لشکر. امام هم که در روز جمل به عبدالله بن یحیی حضرمی فرمود: «انت و ابوك من شرطه الخمیس حقاً»^{۳۰} مرادش این بود که آن دو از گزیدگان اصحاب وی هستند که بر دیگر سپاهیان مقدم‌اند.^{۳۱} برخی از لغت‌شناسان هم شُرطه را از شُرط به معنای آمادگی (تهیو) مأخوذ می‌دانند؛ زیرا آنان همیشه آماده دفع دشمن هستند.^{۳۲} توضیح، این که وقتی می‌گوئیم «أشرط فلان نفسه لامر كذا»، یعنی خود را برای آن کار نشاندار و آماده ساخت.^{۳۳} احتمال دیگری که در این باب مطرح کرده‌اند، آن است که این واژه از شُرط به معنای الزام مأخوذ باشد.^{۳۴} به نظر نگارنده، با توجه به این که اصبح بن نباته در پاسخ این پرسش که چگونه شما را شرطه الخمیس خوانده‌اند، گفت: چون ما به امام تضمین دادیم که تا سر حد جان ایستادگی کنیم و او هم پیروزی را برای ما تضمین کرد،^{۳۵} وجه اخیر موجه‌تر به نظر می‌رسد؛ چه، در این قول و قرار دو سویه مفهوم شرط آشکار است.

25. خزانه الأدب، ج ۷، ص ۱۲۰.

26. الصحاح، همان جا.

27. النهاية، ذیل ماده شرط؛ مجمع البحرین، ذیل ماده شرط.

28. حاشیه تهذیب، به نقل از: سماء المقال، ج ۲، ص ۲۴۶.

29. الصحاح، ماده شرط؛ النهاية، همان ماده؛ مجمع البحرین، همان ماده.

30. اختیار معرفة الرجال، ص ۶.

31. مجمع البحرین، ذیل ماده شرط. مقایسه شود با: همان کتاب، ذیل ماده خمس.

32. ابوعبیده بر همین رأی است (الصحاح، همان ماده).

33. الصحاح، همان جا.

34. سماء المقال، ج ۲، ص ۲۴۵.

35. اختیار معرفة الرجال، ص ۱۰۳.

پس از بررسی واژه شناختی باید گفت، از مطالعه منابع حدیثی، رجالی و تاریخی دانسته می‌شود که شرطه الخمیس یک سازمان نظامی متشکل از سربازان نخبه امام علی بن ابی طالب در کوفه بوده است. اما با کند و کاو در منابع مزبور، در باره این سازمان و مأموریتش اطلاعات دقیقی به دست نمی‌آید. طبری تنها اشاره کرده است که وی این سپاه را از تازیان به وجود آورده بود. آنان که چهل هزار کس بودند، با علی بیعت مرگ کرده بودند.^{۳۶} در برخی از آثار متأخر آمده است که امام این سپاه را در کوفه ایجاد کرده بود.^{۳۷} اما به نظر می‌رسد در این اظهار نظر تسامحی رفته باشد؛ چه، منابع متقدم حکایت دارند که در جنگ جمل - که در بصره و قبل از آمدن امام به کوفه رخ داده است - شرطه الخمیس حضور داشته‌اند.^{۳۸} یکی از محققان معاصر در مقام بیان مأموریت این سازمان نوشته است:

در سازماندهی ارتش‌های جدید بخش یا دسته ای وجود دارد که آن را « شرطه العسکریه » خوانند. مأموریت این بخش امور امنیتی و حفاظتی در ارتش است. شاید مراد از شرطه الخمیس همین باشد.^{۳۹}

به عبارت دیگر، شرطه الخمیس مأموریت حفاظت و اطلاعات سپاه علی را به عهده داشته است. گفتنی است در زبان فارسی نیز نویسندگان و مترجمان به تناسب نوع تلقی خود از مأموریت این گروه، از ایشان با تعبیراتی از قبیل: «نگهبانان سپاه»،^{۴۰} «چرخچی لشکر»،^{۴۱} «سپاه گزیده»، «جانباز»،^{۴۲} «دژبانی سپاه»^{۴۳} و «پیش قراولان لشکر»^{۴۴} یاد کرده‌اند.

تعداد اعضای این سپاه

در باره شمار اعضای این سازمان هم، رجال شناسان و مورخان هم سخن نیستند؛ به طوری که اعضای این سپاه را از پنج هزار تا چهل هزار تن ذکر کرده‌اند. تفصیل سخن، این که برقی این گروه از اصحاب امام را شش هزار تن^{۴۵} و کثی شش هزار یا پنج هزار تن^{۴۶} ذکر کرده است؛ اما ابن سعد شمار مقدمه سپاهی را که امام حسن بن علی به سوی شامیان گسیل داشت، دوازده هزار تن ذکر کرده و نوشته است آنان را شرطه الخمیس می‌خواندند.^{۴۷} ولی طبری این سپاه را در ایامی که به قتل علی انجامید،

36. *تاریخ الرسل و الملوك*، ج ۵ ص ۱۵۸. در برخی نسخ *تاریخ الطبری* آمده است: عربان آن را به وجود آورده بودند (همان جا، نسخه بدل‌ها).

37. *المجالس الفاخرة*، ص ۱۹۲.

38. ر.ک: *الجمل*، ص ۲۱۷.

39. *الطبقات*، ابن سعد، تحقیق محمد بن شامل السلمی، هامش ج ۱، ص ۳۲۱.

40. *تاریخ طبری*، ترجمه پاینده، ج ۷، ص ۲۷۱۴، ۲۷۱۸.

41. *اکلیل المنهج*، کرباسی، ص ۱۴۰.

42. *میسوط در ترمینولوژی حقوق*، جعفری لنگرودی، ج ۳، ص ۲۲۷۸.

43. *پیکار صفین*، نصر بن مزاحم منقری، ترجمه پرویز اتابکی، ص ۵۵۵.

44. *الکافی*، ترجمه مصطفوی، ج ۲، ص ۱۵۲.

45. *کتاب الرجال*، ص ۳.

46. *معرفة الرجال*، اختیار طوسی، ص ۶.

47. *الطبقات*، ج ۱، ص ۳۲۱ و نیز: *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۱۳، ص ۲۶۲: *تهذیب الکمال*، ج ۶ ص ۲۴۴ - ۲۴۵.

چهل هزار تن می‌شمارد؛^{۴۸} به طوری که این جماعت انبوه پس از خیانت عبیدالله بن عباس و مصالحه امام حسن با معاویه، تحت امارت قیس بن سعد خود را مهیبای جنگ با معاویه کردند.^{۴۹} از میان این جمعیت انبوه، تاریخ نام تنی چند را برای ما ثبت کرده است؛ بدین شرح:

۱. ابوالقاسم أصبغ بن نباته تمیمی حنظلی مجاشعی؛ امام وی را - که از وفادارترین و پایدارترین اصحاب به شمار می‌رفت - به فرماندهی شرطه الخمیس گماشته بود.^{۵۰} نوشته‌اند وی در جنگ صفین سالار شرطه الخمیس بود.^{۵۱}

۲. قیس بن سعد بن عباده انصاری؛ وی در آغاز، کارگزار امام در مصر بود، اما امام به دلایلی او را عزل کرد. قیس به مدینه رفت و سپس به کوفه آمد و به امام پیوست و تا پایان کار با او بود. هنگامی که هواداران معاویه بر نواحی سواد غارت بردند، امام شرطه الخمیس را مأمور دفع غارتگران ساخت و قیس را به فرماندهی آنان گماشت.^{۵۲} در این جا به نظر می‌رسد این فرماندهی سمتی همیشگی و پایدار نبوده است؛ چه، علاوه بر مأموریت پیش گفته، بنا به گفته طبری علی [یک بار دیگر] در واپسین ماه‌های حیاتش، قیس را بر مقدمه سپاه خود از مردم عراق که باید سوی آذربایجان و نواحی آن رود و نیز بر شرطه الخمیس فرمانده ساخت.^{۵۳}

همچنین در شرح حوادث سال چهل و یکم نوشته‌اند:

وقتی امام حسن با معاویه مصالحه کرد، شرطه الخمیس قیس را به امارت برگزیدند و با وی بر بیکار با معاویه پیمان بستند.^{۵۴}

افزون بر آنچه گفته شد، چنان که دیدیم و باز هم خواهیم دید، کسان دیگری هم فرماندهی این سپاه را به عهده داشته‌اند.

۳. عیفاق بن مسیح فزاری؛ با وجود این که این عفاق فرد گمنامی است، او را از همراهان علی و فرمانده شرطه الخمیس معرفی کرده‌اند.^{۵۵}

۴. عباد بن نسیب قیسی مکنی به ابوالوضیء؛ وی را از مردم بصره و یکی از اعضای سواره نظام علی و سالار شرطه الخمیس معرفی کرده‌اند.^{۵۶}

48. تاریخ الرسل و الملوك، ج ۵، ص ۱۵۸؛ نیز: المنتظم، ج ۵، ص ۱۸۵.

49. تاریخ الرسل و الملوك، ج ۵، ص ۱۶۴.

50. وقعة صفین، ص ۴۰۶؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۱۲۱. مقایسه شود: اختیار معرفة الرجال، ص ۵ و ۱۰۳.

51. وقعة صفین، همان جا؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۶۹۲.

52. الغارات، ج ۲، ص ۴۸۹؛ الطبقات، ج ۶، ص ۱۲۲.

53. تاریخ الرسل و الملوك، ج ۵، ص ۱۵۸؛ نیز: المنتظم، ج ۵، ص ۱۸۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۹، ص ۴۲۸. اما این سپاه هنوز به محل مأموریت خود نرفته بود که امام کشته شد.

54. تاریخ الرسل و الملوك، ج ۵، ص ۱۶۴؛ نیز: اختیار معرفة الرجال، ص ۱۱۰.

55. خزانه الادب، ج ۷، ص ۱۲۰.

56. تاریخ الکبیر، ج ۶، ص ۳۱. ظاهراً نام او در کتب رجالی شیعه ثبت نشده است و این حکایت می‌کند که نام وی در اسناد روایات شیعه وجود ندارد.

بجز این چهار تن - که هر یک از آنان را فرمانده شرطه الخمیس معرفی کرده‌اند - برقی - که نخستین بار اصحاب امیرالمومنین را در قالب چهار دسته (اصحاب، اصفیا، اولیا و شرطه الخمیس) معرفی کرده - یک بار از این افراد در زمره شرطه الخمیس یاد کرده است: سلمان، مقداد، ابوذر، عمار، ابوسنان،^{۵۷} ابوعمره، جابر بن عبدالله، سهل بن حنیف انصاری و عثمان بن حنیف انصاری. او پس از آن، چند تن از یاران امام را در شمار اولیا یاد کرده، سپس افزوده است:

ابوالرضا عبدالله بن یحییٰ حضرمی، سلیم بن قیس هلالی^{۵۸} و عبیده سلمانی از شرطه الخمیس بودند.

بنا بر این، وی از میان اصحابی که برای امیرالمومنین نام برده، دوازده تن را در شمار شرطه الخمیس معرفی کرده است؛ اما همچنان که در آغاز مقاله هم اشاره شد، فهرست برقی به غایت آشفته و نابسامان است؛ چه این که وی هیچ مرز و معیار مشخصی برای این دسته بندی عرضه نکرده است. از نشانه‌های نابسامانی فهرست او، یکی این است که وی سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، ابوسنان، ابوعمره، جابر بن عبدالله را افزون بر این جا، در شمار اصفیای هم ذکر کرده است. دیگر، آن که اصبع بن نباته را - که فرمانده شرطه الخمیس و نام آورترین شخصیت این سپاه بوده است -^{۵۹} در آن فهرست درج نکرده، بلکه نام او را در شمار خواص اصحاب امیرالمومنین از مضر آورده است.^{۶۰} سلمان و ابوذر هم قبل از دوره خلافت امام از دنیا رفته بودند. از این رو، بدیهی است که نمی‌توانند عضو سپاهی باشند که امام در دوره خلافتش در عراق ایجاد کرده بود.

بجز کسانی که ذکرشان گذشت، این کسان را هم از شرطه الخمیس برشمرده‌اند:

۱. بشر بن عمرو همدانی؛ رجال شناسان وی را بر اساس برداشت از روایتی که کشی در کتابش ذکر کرده است،^{۶۱} از شرطه الخمیس برشمرده‌اند؛ هر چند که اینان خود سند روایت را «غیر نقی» ارزیابی کرده و در نتیجه اطمینان بخش ندانسته‌اند.^{۶۲}
۲. حبیب بن مظاهر (یا مظهر) اسدی؛ در برخی از آثار متأخر و معاصر وی را - که یکی از تابعین و از شهیدان کربلاست - از شرطه الخمیس برشمرده‌اند.^{۶۳} این فقط یک برداشت از عبارتی دو پهلو از برقی است.^{۶۴}

57. در باره او ر.ک: قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۳۶۱.

58. برخی از معاصران احتمال داده‌اند که «چنین شخصی هیچ گاه وجود خارجی نداشته و نام سلیم بن قیس، تنها یک نام مستعار بود که شیعیان کوفه از رهگذر تقیه، برای کتاب شدید اللحنی که در سال‌های ناآرام پایانی حکومت اموی علیه آن نظام و پایه‌های اعتقادی آن نشر کردند، به کار بردند. (میراث مکتوب شیعه، ص ۱۱۹؛ نیز: پژوهشی در باره سلیم بن قیس هلالی»، ص ۸۹ - ۱۲۶).

59. اختیار معرفة الرجال، ص ۵، ۱۰۳.

60. کتاب الرجال، ص ۳ - ۵؛ نیز ر.ک: الاختصاص، ص ۲ - ۳. وی در آنجا همان اطلاعات را بی کم و زیاد و بدون آن که نقد یا تلیقه‌ای بر آن بیفزاید، از برقی نقل کرده است.

61. اختیار معرفة الرجال، ص ۵.

62. نقد الرجال، ج ۱، ص ۲۸۱؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۲۲؛ طرائف المقال، ج ۲، ص ۷۵؛ مستدرکات علم رجال، ج ۲، ص ۳۲ - ۳۳.

63. المجالس الفاخرة، ص ۱۹۲؛ انصار الحسين، ص ۸۱؛ هامش التحرير الطاوسي، ص ۱۷۸.

64. کتاب الرجال، ص ۴.

۳. ابویحیی حکیم بن سعید حنفی؛ رجال شناسان جملگی بر پایه اطلاعات مندرج در رجال برقی و طوسی^{۶۵} وی را از اولیای اصحاب امیرالمؤمنین و نیز از شرطه^{۶۶} الخمیس برشمرده‌اند.
۴. سعد بن حارث خزاعی؛ او از اصحاب رسول الله و یکی از موالی امیرالمؤمنین و از شهیدان کربلاست. برخی از معاصران، بی آن که مأخذ خود را به دست دهند، وی را از شرطه^{۶۷} الخمیس قلمداد کرده‌اند.
۵. عبدالله بن أسید کندی؛ رجال شناسان احوال این شخص را ذکر نکرده‌اند؛ با این حال، در برخی از منابع متأخر و معاصر او را از شرطه^{۶۸} الخمیس شمرده‌اند.
۶. عمرو بن حمق خزاعی؛ صاحب معجم رجال الحدیث بر اساس برداشت خود از سخن برقی وی را از شرطه^{۶۹} الخمیس دانسته است.
۷. مالک بن حارث اشتر نخعی؛ برخی مالک را از عیون شرطه^{۷۰} الخمیس قلمداد کرده‌اند؛ هر چند از فهرست برقی - که معمولاً مأخذ رجال شناسان ادوار بعدی در این زمینه است - چنین چیزی به دست نمی‌آید.^{۷۱}
۸. محمد بن ابی بکر؛ صاحب معجم رجال الحدیث بر اساس برداشتی که از سخن برقی کرده، وی را از شرطه^{۷۲} الخمیس معرفی کرده است.
۹. میثم بن یحیی التمار؛ صاحب معجم رجال الحدیث بر اساس فهرست برقی، میثم را از شرطه^{۷۳} الخمیس دانسته است؛ با آن که از فهرست برقی به صراحت چنین چیزی فهمیده نمی‌شود.^{۷۴}
۱۰. نعیم بن دجاجه اسدی کوفی؛ در دنباله مقاله در باره این شخص - که از شرطه^{۷۵} الخمیس بوده است - بیشتر سخن خواهیم گفت.
۱۱. یحیی حضرمی؛ بر اساس روایاتی که برقی، کشی و مفید ثبت کرده‌اند، امام در روز جمل به پسرش عبدالله فرمود: تو و پدرت به واقع از شرطه^{۷۶} الخمیس هستید. بنا بر این، یحیی هم یکی از اعضای این سپاه بوده است.

65. کتاب الرجال، ص ۴؛ رجال الطوسی، ص ۶۰.
66. از جمله رک: رجال ابن داود، ص ۲۲۲؛ خلاصه الاقوال، ص ۳۰۷؛ نقد الرجال، ج ۲، ص ۱۴۶؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۶۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۱۸۶؛ وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۵۲۹.
67. مستدرکات علم رجال، ج ۴، ص ۲۷.
68. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۰۸؛ مختصر بصائر الدرجات، ص ۲۰۴؛ مستدرکات علم رجال، ج ۴، ص ۴۸۵.
69. معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۸۷، ۹۱؛ مقایسه شود: کتاب الرجال، ص ۴.
70. المنتقی النقیس، ص ۲۲۷؛ مقایسه شود: کتاب الرجال، ص ۶.
71. معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۳۰؛ مقایسه شود: کتاب الرجال، ص ۴؛ الاختصاص، ص ۳.
72. معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۹۴؛ مقایسه شود: کتاب الرجال، ص ۴؛ الاختصاص، ص ۳.
73. الغارات، ج ۱، ص ۱۱۹ - ۱۲۱؛ مستدرکات علم رجال، ج ۸، ص ۸۵.

محدوده زمانی فعالیت شرطه الخمیس

همچنان که در سطور بالا از نظر گذشت، برقی سلمان و ابوذر را - که قبل از خلافت امام علی از دنیا رفته‌اند - در زمره شرطه الخمیس معرفی کرده است. این سخن به این معناست که سازمانی یا سپاهی با این عنوان سال‌ها پیش از سال ۳۵ق یعنی قبل از به خلافت رسیدن امام وجود داشته است؛ اما وقتی ما روایات و اخباری را که در آنها به مناسبتی از شرطه الخمیس سخن به میان آمده، بررسی می‌کنیم، به روشنی می‌بینیم که فعالیت این جماعت به دوران خلافت امام محدود بوده است. نخستین اخباری که در باره این گروه به ثبت رسیده، به جنگ جمل (۳۶ق) مربوط است؛ زیرا نوشته‌اند پس از خطبه‌ای که امام بعد از جنگ جمل در ذمّ اهل بصره ایراد کرد، بر استر خویش نشست و گروهی از شرطه الخمیس نزد وی فراهم آمدند.^{۷۵} همچنان که دیدیم، در روز جمل به عبدالله بن یحیی حضرمی گفت: تو و پدرت به واقع از شرطه الخمیس هستید.^{۷۶} این می‌تواند نشانه‌ای باشد از این که چنین سپاهی همزمان با جنگ جمل سازماندهی شده است. روایات و اخبار دیگری هم - که ذکری از شرطه الخمیس در آنها به میان آمده است - جملگی به دوران خلافت امام مربوط است.^{۷۷} واپسین گزارشی هم که در باره این سپاه در اختیار ماست، به حوادث سال ۴۱ هجری مربوط می‌شود و آن، وقتی است که حسن بن علی مجبور به مصالحه با معاویه شد و شرطه الخمیس قیس بن سعد را به سالاری خویش برگزیدند و با او بر جنگ با معاویه هم پیمان شدند؛^{۷۸} هر چند چنین جنگی هرگز واقع نشد. از این پس، در تاریخ دیگر نامی از شرطه الخمیس به چشم نمی‌خورد. بنا بر این، باید گفت همزمان با کناره‌گیری امام حسن بن علی از خلافت و مراجعت آن حضرت به مدینه پرونده این سازمان نیز بسته شده است.

مأموریت‌های شرطه الخمیس

در باره مأموریت‌ها و تکالیف این سازمان در منابع تاریخی و روایی سند صریحی به ثبت نرسیده است؛ اما از برخی روایت‌ها می‌توان تا اندازه‌ای حدس زد که تکالیف مشروحه زیر به عهده آنان بوده است:

الف. پشتیبانی از سایر نیروهای نظامی؛ چنان که از امام نقل کرده‌اند که در وصف آداب جنگ فرموده است:

پیادگان و تیراندازان را مقدم دارید تا دشمن را تیر باران کنند. دو جناح (میمنه و میسره) به جنگ پردازند. سواران دلیر و گزیده را به دفاع از پرچم و مقدمه بگمارید. برای تعقیب سواری از دشمن - که از هم‌زمان خویش جا مانده است - محل مأموریت خود را رها نکنید. هر کس فرصتی یافت، به دشمن یورش برد و پس از محکم کردن محل مأموریتش فرصت را غنیمت شمارد و چون کارش را به انجام رساند، به جایگاهش برگردد. چون خواستید حمله برید، فرمانده مقدمه آغاز کند. اگر ضعف و سستی در او پدیدار شد، شرطه الخمیس به یاری اش

74. کتاب الرجال، ص ۳؛ معرفه الرجال، ص ۶؛ الاختصاص، ص ۶؛ نیز: قاموس الرجال، ج ۱، ص ۴۴؛ مستدرکات علم رجال، ج ۸، ص ۲۰۰.

75. الجمل، ص ۲۱۷.

76. متن کامل این روایت در دنباله مقاله خواهد آمد.

77. مثلاً ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۳۴۶؛ ج ۴، ص ۱۸۱؛ ج ۷، ص ۳۷۱؛ الغارات، ج ۱، ص ۱۱۹ - ۱۲۱.

78. تاریخ الرسل و الملوك، ج ۵، ص ۱۶۴.

برخیزند. اگر در آنان نیز سستی پدیدار شد، گزیدگان یورش برند و تیراندازان دست به کار شوند...^{۷۹}

ب. نگاهیانی از جان امام؛ از برخی گزارش‌ها می‌توان حدس زد که شرطه الخمیس احیاناً خود را مکلف به حفاظت از جان امام می‌دانسته‌اند. از جمله نوشته‌اند پس از جنگ جمل حضرت خطبه‌ای در ذمّ مردم بصره ایراد کرد و پس از پایان خطبه بر استر خویش نشست و جماعتی از شرطه الخمیس و طوایفی از مردم نزد او گرد آمدند (واجتمع الیه جماعة من شرطه الخمیس و طوایف).^{۸۰} هر چند در متن این گزارش به حفاظت از جان امام تصریح یا اشاره‌ای نشده است، اما بر سبیل احتمال می‌توان گفت اجتماع آنان بدین منظور بوده است؛ همچنان که نوشته‌اند:

روزی علی در مسجد کوفه بود. چون تاریکی شب همه جا را فرا گرفت، مردی که جامه‌ای سپید برتن داشت، از در فیل وارد شد. در این هنگام، نگاهیانان و شرطه الخمیس حاضر شدند. امام آنان را گفت: چه می‌خواهید؟ گفتند: این مرد را دیدیم که سوی ما می‌آید. ترسیدیم که گزندی به تو رساند. امام فرمود: هرگز، بازگردید، خدا رحمتان کند. آیا مرا از گزند اهل زمین حفظ می‌کنید؟ پس چه کسی مرا از اهل آسمان حفظ خواهد کرد؟^{۸۱}

این گزارش در صورت صحت، نشان می‌دهد که امام چنین مأموریتی را به شرطه الخمیس نسپرده بود. بلکه آنان خود از سر ارادت چنین تکلیفی را بر دوش خود احساس می‌کرده‌اند.

ج. اجرای احکام و فرامین و مجازات مجرمان یا مأموریتی شبیه مأموریت پلیس قضایی؛ مثلاً در روایات آمده است که روزی جوانی از نحوه قضاوت شریح قاضی در باره مظنونان به قتل پدرش به امام شکایت برد.

امام پس از شنیدن شکایت آن جوان، خود به قضاوت نشست و قنبر را فرمود شرطه الخمیس را فراخواند. قنبر آنان را فراخواند و امام هر یک از متهمان را به یکی از شرطه الخمیس سپرد و به طور جدا جدا آنان را بازجویی کرد تا حقیقت آشکار شد.^{۸۲} همچنان که به موجب برخی روایات، وقتی امام در کوفه با گروهی روبه‌رو شد که خود را مسلمان می‌خواندند و به یگانگی خدا معترف بودند، اما محمد را به پیامبری نمی‌شناختند، شرطه الخمیس را مأمور مجازات آنان کرد.^{۸۳} گاهی هم امام را در محل شرطه الخمیس یا در میان آنان دیده‌اند که با تازیانه فروشنندگان چربی (ماهی بی فلس)، مارماهی و ماهی زمار را - که خوردن آنها حرام است - می‌زده است.^{۸۴}

در همین جا مناسب است بیفزایید که از برخی از گزارش‌ها می‌توان استنباط کرد که عضویت در شرطه الخمیس خالی از اهمیت و اعتبار اجتماعی نبوده است.^{۸۵}

79. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۷۲.

80. الجمل، ص ۲۱۸.

81. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۸۵.

82. الکافی، ج ۷، ص ۳۷۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۵.

83. الکافی، ج ۴، ص ۱۸۱.

84. همان، ج ۱، ص ۳۴۶؛ کمال الدین، ص ۵۳۶.

85. وقعة صفین، ص ۴۰۶؛ الغارات، ج ۱، ص ۱۱۹ - ۱۲۱.

ارزش و فایده رجال شناختی این اصطلاح

چنان که در مقدمه گفته شد، رجال شناسان شیعه، بویژه در سده‌های اخیر، ضمن بررسی‌های خود در باره مدلول الفاظ جرح و تعدیل، در باره این اصطلاح و ارزش رجال شناختی آن سخن گفته‌اند. این رجال شناسان داوری خود را در باره این گروه عمدتاً بر پایه روایت‌ها و آگاهی‌هایی سامان داده‌اند که در خلال رجال برقی و کشی به دست ما رسیده است. روایت‌های مزبور از این قرار است:

الف. امیرالمؤمنین به این جماعت فرمود:

تَشَرَّطُوا إِنَّمَا أَشَارَظْكُمْ عَلِي الْجَنَّةِ وَ لَسْتُ أَشَارَظْكُمْ عَلِي ذَهَبٍ وَ لَافِضَةً. إِن نَبِينَا قَالَ لِأَصْحَابِهِ فِيمَا مَضَى: «تَشَرَّطُوا فَاِنِّي لَسْتُ أَشَارَظْكُمْ إِلَّا عَلِي الْجَنَّةِ»؛^{۸۶}

به پیمان خود به دقت عمل کنید که من با شما بر بهشت پیمان می‌بندم، نه بر زر و سیم. پیامبر ما در گذشته به یاران خود گفت: «به قول و قرار خود پایبند باشید که من جز بر رسیدن به بهشت با شما پیمان نمی‌بندم».

ب. امیرالمؤمنین در روز جمل به عبدالله بن یحیی حضرمی گفت:

ابشر يا ابن يحيى! فانك و أبائك من شرطة الخميس حقاً. لقد اخبرني رسول الله باسمك و اسم ابيك في شرطة الخميس و الله سماكم في السماء شرطة الخميس علي لسان نبيه؛^{۸۷}

ای پسر یحیی، تو را بشارت باد که تو و پدرت واقعاً از شرطه الخمیس هستید. رسول خدا مرا از نام تو و نام پدرت در زمره شرطه الخمیس آگاه کرده است. خدا در آسمان شما را بر زبان پیامبرش شرطه الخمیس نامیده است.

ج. نصر بن صباح بلخی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از اسماعیل بن بزیر، از ابی الجارود نقل کرده است که گفت به اصیغ بن نباته گفتیم: این مرد (یعنی علی) در میان شما چه منزلتی داشت؟ اصیغ گفت: نمی‌دانم تو چه می‌گویی. همین قدر بگوییم که شمشیرهای ما بر دوشمان آویخته بود و هر کس را که اشاره می‌فرمود، گردنش را می‌زدیم. او به ما می‌گفت:

تَشَرَّطُوا فَوَاللَّهِ مَا اشْتَرَاظْكُمْ لَذَهَبٍ وَ لَا لَفِضَةٍ وَ مَا اشْتَرَاظْكُمْ إِلَّا لِلْمَوْتِ. إِن قَوْمًا مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ تَشَارَطُوا بَيْنَهُمْ. فَمَا مَاتَ أَحَدٌ مِنْهُمْ حَتَّى كَانَ نَبِيٍّ قَوْمِهِ أَوْ نَبِيٍّ قَرِيئَةٍ أَوْ نَبِيٍّ نَفْسِهِ، وَ إِنَّكُمْ لِمَنْزَلْتَهُمْ غَيْرَ أَنْكُمْ لَسْتُمْ بِأَنْبِيَاءَ.^{۸۸}

به پیمان خود به خوبی عمل کنید. به خدا قول و قرار شما برای زر و سیم نیست، بلکه فقط برای مرگ است. پیش از شما قومی از بنی اسرائیل میان خود قرار گذاشتند. در نتیجه، هر یک از آنان قبل از مرگ به پیامبری قوم خود یا شهر خود یا به پیامبری خود رسید و شما به منزله آنان هستید با این فرق که شما پیامبر نیستید.

86. کتاب الرجال، ص ۳؛ الاختصاص، ص ۲؛ مقایسه شود با: الفهرست، (ابن ندیم)، ص ۲۲۳. در آن جا آمده است: یکی از پیامبران در گذشته به یاران خود چنین سخنی گفت.

87. کتاب الرجال، ص ۱؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۶.

88. اختیار معرفة الرجال، ص ۵، ۳؛ الاختصاص، ص ۶۵ به نظر می‌رسد ذیل روایت بالا صورت دیگری از همان روایت نخستین برقی باشد.

د. محمد بن مسعود عیاشی و ابوعمر بن عبدالعزیز، از محمد بن نصیر، از محمد بن عیسی، از ابی الحسن غزلی (یا عرنی)، از غیاث همدانی، از بشر بن عمرو همدانی روایت کرده‌اند که گفت:

مَرَّ بِنَا امِير الْمُؤْمِنِينَ . فَقَالَ : اِكْتَبْتُوا فِي هَذِهِ الشَّرْطَةِ . فَوَاللَّهِ لَا غَنِي بَعْدَهُمْ إِلَّا شَرْطَةُ النَّارِ إِلَّا مِنْ عَمَلٍ بِمِثْلِ اَعْمَالِهِمْ»^{۸۹}

امیرالمؤمنین بر ما گذشت و فرمود: در این سپاه عضو شوید. به خدا از این سپاه که بگذرید، بقیه سپاه دوزخ‌اند. مگر کسانی که کاری شبیه ایشان انجام دهند.

ه. محمد بن مسعود، از علی بن حسن، از مروک بن عبید، از ابراهیم بن ابی البلاد، از مردی، از اصبح روایت کرده است که به او گفت: ای اصبح، چگونه شما را شرطه الخمیس نامیده‌اند؟ در پاسخ گفت: ما تضمین دادیم که در راه او (یعنی امیرالمؤمنین) فداکاری و جانفشانی کنیم و او نیز فتح و ظفر را برای ما تضمین کرد.^{۹۰}

این روایت‌ها - که با در نظر داشتن معیارهای حدیثی شناختی جملگی ضعیف هستند^{۹۱} - ظاهراً از باب اشتها آنها میان اصحاب مورد قبول واقع شده^{۹۲} و رجال شناسان داوری خود را در باره این جماعت بر پایه آن استوار ساخته‌اند. گفتنی است علاوه بر روایاتی که از نظر گذشت، گزارش‌های دیگری هم در دست است^{۹۳} که نشان می‌دهد برخی از غالیان خود را دنبال کنندگان راه و روش شرطه الخمیس معرفی می‌کرده‌اند یا دست کم می‌کوشیده‌اند از راه و رسم شرطه الخمیس مؤیدی برای رفتار دینی خود بیابند. به دیگر سخن، آمال خویش را در رفتار شرطه الخمیس جست و جو می‌کرده‌اند. اینک برای آگاهی از داوری‌های رجال شناسان آرای آنان را به صورت زیر دسته بندی و عرضه می‌دارد:

- الف. از بعضی از اخبار، در باره شرطه الخمیس مدح عظیم (چشمگیر) مستفاد می‌گردد.^{۹۴}
 ب. سخن امیرالمؤمنین به عبدالله بن یحیی حصرمی مدحی است که از توثیق چیزی کم ندارد؛ بلکه ارزش آن از توثیق نیز بیشتر است.^{۹۵}
 ج. عضویت در شرطه الخمیس برای اعتماد به یک راوی کافی است.^{۹۶}

89. همان جا.

90. معرفة الرجال، ص ۱۰۳؛ الاختصاص، ص ۶۵.

91. نقد الرجال، ج ۱، ص ۲۸۱؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۲۲؛ طرائف المقال، ج ۲، ص ۷۶؛ معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۲۲۱ - ۳۱۹؛ ج ۱۰، ص ۳۷۸.

92. مثلاً ر. ک: معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۳۷۸.
 93. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۰۷؛ دلائل الامامة، ص ۳۷۲؛ نیز: معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۱۲۴.

94. تنقيح المقال، ج ۱، ص ۱۹۶.

95. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۲۰۰.

96. الوجيزة، ص ۱۰۲.

د. این عنوان بر غایت ایمان کسی که در حَقِّش چنین گفته‌اند، دلالت دارد و همچنان که جمعی از طایفه امامیه برآنند، می‌تواند حاکی از وثاقت باشد؛ چه، خداوند مجاهدان را برنشتگان برتری داده است؛^{۹۷} چه رسد به اعیان و گزیدگان ایشان که آمادهٔ جانفشانی بوده‌اند.^{۹۸}

ه اخبار رسیده در بارهٔ کسانی که در زمرهٔ شرطهٔ الخمیس معرفی شده‌اند، حاکی از عدالت آنان، حتی چیزی بالاتر از عدالت است؛ چنان که این مطلب بر کسی که در فهم این اخبار تدبّر کند پوشیده نیست. حتی می‌توان گفت، مقام و موقعیت اینان کمتر از مقام و موقعیت گروهی از وکیلان و سفیران نیست.^{۹۹}

چنانچه ملاحظه می‌شود، این رجال شناسان از روایات ذکر شده، بعضاً مدح و بعضاً توثیق و تعدیل جملگی اعضای این سازمان را نتیجه گرفته‌اند. حال باید دید این مدح یا توثیق یا تعدیل عام تا چه پایه درست است. تردیدی نیست که شرطهٔ الخمیس گروهی از یاران و سربازان نخبهٔ امام بوده‌اند که با وی بیعت مرگ کرده بودند.^{۱۰۰} پایداری و ایستادگی این جمع، حقیقتی است که معاویه نیز بدان معترف بوده است؛ زیرا پس از شهادت امام، وقتی عمرو بن عاص به معاویه پیشنهاد کرد که با قیس بن سعد - که سالار شرطهٔ الخمیس بود - بجنگد و به او امتیازی ندهد، معاویه گفت:

به خدا! که این جمع را نتوانیم کشت، مگر به شمار خودشان از مردم شام را بکشند. پس از آن دیگر زندگانی خوش نباشد. به خدا! هرگز با وی جنگ نمی‌کنم، مگر آن که از جنگ وی چاره‌ای نماند.^{۱۰۱}

اما آیا این بدان معناست که این جمعیت - که شمارشان را از پنج هزار تا چهل هزار تن نوشته‌اند - همهٔ ثقه یا عادل بوده‌اند؟ برای پاسخ این پرسش باید گفت، صفحات تاریخ دست کم در یک مورد ثبت کرده است که امام خود، یکی از اعضای شرطهٔ الخمیس به نام نعیم بن دجاجه را تنبیه کرده است. تفصیل حادثه چنین است:

علی فرستاد که لبید بن عطار د تمیمی (یکی از اعیان وفد تمیم) را بیاورند. چون او را می‌آوردند، از یکی از مجالس بنی اسد - که نعیم بن دجاجه در آن حضور داشت - گذر کردند. نعیم - که از شرطهٔ الخمیس بود - برخاست و او را آزاد کرد. مأموران نزد امام برگشتند و مآقع را گزارش کردند. امام فرمود: نعیم را نزد من بیاورید. سپس فرمود او را سخت بزنند. چون او را می‌زدند، گفت: ای امیرمومنان، همراه تو بودن خواری و جدایی از تو کفر است (إنَّ المَقامَ معک لذل و إنَّ فراقک لکفر). علی فرمود: آیا

97. سوره نساء، آیه ۹۵.

98. سماء المقال، ج ۲، ص ۲۴۶.

99. المنتقی النقیس، ص ۲۰۰؛ نیز: کتاب القضاء، ج ۲، ص ۳۹.

100. تاریخ الرسل و الملوك، ج ۵، ص ۱۵۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۹، ص ۴۲۸.

101. تاریخ الرسل و الملوك، ج ۵، ص ۱۶۴ و ترجمهٔ آن، ج ۷، ص ۲۷۱۸ - ۲۷۱۹.

به راستی عقیده تو چنین است؟ گفت: آری. پس فرمود: او را آزاد کنید.^{۱۰۲} در روایت کشی آمده است: چون امام سخن او را شنید، گفت: تو را بخشیدم. خدا می‌فرماید: سیئه را به وجه نیکوتر پاسخ دهید. این که گفتی همراه تو بودن خواری است، سیئه‌ای است که مرتکب شدی و این که گفتی جدایی از تو کفر است، حسنه‌ای است که به دست آوردی. پس این در برابر آن.^{۱۰۳} مصحح کتاب کشی در این جا افزوده است: از این روایت معلوم می‌شود که وی قلباً معتقد و در اعمال و عبادات متخلف و مقصر بوده است. از همین رو، امام در حق او فرمود «این در برابر آن».^{۱۰۴}

از این نمونه، به خوبی، می‌توان دریافت که همه اعضای شرطه الخمیس در اعتقاد و عمل یکسان نبوده‌اند؛ چنان که معمولاً هر صنف و طبقه‌ای از حیث مراتب نقص و کمال با هم یکسان و مساوی نیستند. این نکته را از سخن امام خطاب به عبدالله بن یحیی حضرمی نیز می‌توان استنباط کرد؛ چه امام فرمود: «إنک و اباک من شرطه الخمیس حقاً». در این جا قید تأکید «حقاً» به روشنی نشان می‌دهد که عبدالله یاد شده و پدرش در میان اعضای آن گروه، ممتاز و سرآمد و به دیگر سخن شرطه الخمیس واقعی بوده‌اند. بنا بر این، همچنان که صاحب معجم رجال الحدیث در درستی برخی از توثیقات همگانی مثل «وکالت امام» یا «همنشینی با یکی از معصومان» مناقشه کرده است،^{۱۰۵} توثیق یا تعدیل جملگی اعضای شرطه الخمیس نیز امری است که پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد. سخنی هم که امام به عبدالله بن یحیی حضرمی گفته است، یک توثیق یا تعدیل خاص است^{۱۰۶} و هرگز نمی‌توان وثاقت جملگی اعضای آن سازمان را از آن نتیجه گرفت.

صرف نظر از درستی یا نادرستی این توثیق همگانی از جنبه نظری، چنین توثیق یا تعدیلی از جنبه عملی نیز چندان فایده‌ای در بر ندارد؛ چه، از میان این جمعیت انبوه - که شمارشان را به کمترین عدد پنج هزار و به بیشترین عدد چهل هزار تن گفته‌اند - تنها حدود سی تن شناخته‌اند و از بقیه آنان نامی در تاریخ ثبت نشده است. این تعداد اندکی را هم که نامشان در تاریخ ثبت است، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

یک. کسانی چون ابوالوضی عباد بن نسیب قیسی، عفاق بن مسیح فزاری و عبدالله بن اسید کندی که به هیچ وی، نامشان در کتب رجال شیعه ثبت نشده است و این حاکی از آن است که نامشان در اسناد روایات وجود ندارد؛ هر چند که ظاهراً از طریق فرد نخستین در مجموعه‌های حدیثی اهل سنت روایاتی نقل شده است.^{۱۰۷}

دو. کسانی چون مقداد بن اسود کندی، میثم بن یحیی التمار، قیس بن سعد بن عباد، نعیم بن دجاجه، حبیب بن مظاهر اسدی، محمد بن ابی بکر، حکیم بن سعید حنفی، سهل بن حنیف، عثمان بن

102. الغارات، ج ۱، ص ۱۹۱ - ۱۲۱.

103. اختیار معرفة الرجال، ص ۹۰.

104. همان، ص ۳۰۱.

105. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۵۷ - ۸۳.

106. چنان که از عبارت وحید بهبهانی نیز همین معنا به دست می‌آید (ر.ک: تعلیقات، ص ۲۱۴).

107. التاریخ الکبیر، ج ۶ ص ۳۱.

حنيف، عبدالله بن يحيى حصرمى، بشر بن عمروهمدانى، عمرو بن حمق خزاعى، سعد بن حارث خزاعى و مالك اشتر نخعى كه با وجود آن كه نام و شرح حالشان در كتب رجالى ثبت است، اما نامشان در سلسله سند روايات اماميه به چشم نمى خورد؛^{۱۰۸} هر چند كه از برخى از آنان به طور مسلم احاديثى در مجموعه هاى حديثى اهل سنت وجود دارد. نکته مهم تر اين كه وثاقت بسيارى از افراد مذكور با صرف نظر از عضويت آنان در شرطه الخسيس به اثبات رسيده است. سليم بن قيس هلالى هم بجز كتاب مشهورى كه به او منسوب است، روايت ديگرى از او در مجموعه هاى حديثى وجود ندارد.^{۱۰۹} اگر روايتى هم از او موجود باشد، ظاهراً مأخذش همان كتاب منسوب به اوست.

سه. كسانى چون جابر بن عبدالله انصارى، عمار بن ياسر و اصيب بن نباته^{۱۱۰} كه هم در مجموعه هاى حديثى شيعه و هم در مجموعه هاى حديثى اهل سنت رواياتى از آنها وجود دارد، اما وثاقت و بلکه عدالت اينان، منتهى عضويت آنان در شرطه الخسيس، دست كم نزد رجال شناسان شيعه امرى مسلم است. بنا بر اين، وابستگى به شرطه الخسيس از منظر جرح و تعديل راويان اطلاعات چشمگيرى را در اختيار حديث پژوهان قرار نمى دهد.

نتيجه

حاصل سخن آن كه هر چند اخبار شرطه الخسيس — كه خود در حدّ اشتهاست — حكايست از آن كه اين گروه سپاهى مركب از سربازان نخبه و فداكار امام على بن ابى طالب بوده اند، اما وابستگى يا عدم وابستگى به اين سپاه از منظر مطالعات رجال شناختى و جرح و تعديل راويان و مآلاً نقد حديث آگاهى چشمگيرى در اختيار ما نمى گذارد. بنا بر اين، به نظر مى رسد رجال شناسان عمدتاً متأخر شيعه — كه به اين موضوع بيش از پيش عنايت نشان داده اند — به نتايج و دستاوردهاى آن چندان توجهى نداشته اند.

كتابنامه

— *الاختصاص*، محمد بن محمد بن النعمان الملقب با الشيخ المفيد (336 - 413ق)، تصحيح: على اكبر الغفارى، قم: منشورات جماعة المدرسين.

108. براى آگاهى از موضوع به ترتيب ر.ك: *معجم رجال الحديث*، ج ۱۸، ص ۳۱۴؛ ج ۱۹، ص ۹۴؛ ج ۱۴، ص ۹۳ - ۹۴؛ ج ۱۹، ص ۱۷۴؛ ج ۴، ص ۲۲۲؛ ج ۱۴، ص ۲۳۰؛ ج ۸، ص ۱۸۶؛ ج ۸، ص ۳۳۵؛ ج ۱۱، ص ۱۰۶؛ ج ۱۰، ص ۳۷۸؛ ج ۳، ص ۳۱۹؛ ج ۱۳، ص ۸۷؛ ج ۱۴، ص ۱۶۱.

109. *معجم رجال الحديث*، ج ۸، ص ۲۱۶؛ *تهذيب المقال*، ج ۱، ص ۱۸۳.

110. وى كه از كبار تابعين است، در فنون ابوات فقه، تفسير و حكم رواياتى بسيار دارد. در باره او و رواياتش ر.ك: *ايضاح الاشتباه*، ص ۸۰؛ *معجم رجال الحديث*، ج ۳، ص ۲۱۸ - ۲۲۳، ۴۸۷ - ۴۸۹؛ *ميراث مکتوب شيعه*، ص ۹۰ به بعد.

- *الاصابة في تمييز الصحابه*، احمد بن على المشتهر بابن حجر العسقلانى (773 - 852ق)، تحقيق: عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، الطبعة الأولى، بيروت: دارالكتب العلميه، 1415ق / 1995م.
- *اصول الكافي*، محمد بن يعقوب كلينى (م329ق)، ترجمه: سيدجواد مصطفوى، تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل بيت، 1344ش.
- *اضواء على عقائد الشيعة الامامية و تاريخهم*، جعفر السبحانى (1308 - ...)، الطبعة الأولى، تهران: نشر مشعر، 1421ق / 1379ش.
- *الاعلام*، خيرالدين الزركلى (1893 - 1966م)، الطبعة التاسعة، بيروت: دارالعلم للملايين، 1990م.
- *إكليل المنهج في تحقيق المطلب*، محمد جعفر بن محمد طاهر الخراسانى الكرباسى (م1175ق)، تحقيق: جعفر الحسينى الاشكورى، الطبعة الاولى، قم: دارالحدیث، 1425ق / 1383ش.
- *انصار الحسينين*، محمد مهدي شمس الدين (1931 - 2001م).
- *ايضاح الاشتباه*، حسن بن يوسف المشتهر بالعلامة الحلى (648 - 766 هـ ق)، تحقيق: محمد حسون، الطبعة الاولى، قم: 1411ق.
- *بحار الانوار*، محمد باقر بن محمد تقى المجلسى (م1111ق)، الطبعة الثانية، بيروت: مؤسسه الوفاء، 1403ق / 1983م.
- *بيكار صفين*، نصر بن مزاحم منقرى (م212ق) تصحيح: عبدالسلام محمد هارون، ترجمه: پرويز اتابكى، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، 1366ش.
- *تاريخ تمدن اسلام*، جرجى زيدان، ترجمه و نگارش: على جواهر كلام، چاپ ششم، تهران: مؤسسه انتشارات اميركبير، 1369ش.
- *تاريخ خليفة بن خياط*، ابوعمرو خليفة بن خياط العصفري، (م240ق) تحقيق: فواز، الطبعة الاولى، بيروت: دارالكتب العلميه، 1415ق / 1995م.
- *تاريخ الرسل و الملوك*، ابو جعفر محمد بن جرير الطبرى (م310ق)، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، الطبعة الثانية، بيروت: دارالتراث، 1387ق / 1967م.
- _____، ترجمه: ابوالقاسم پاينده، تهران: بنياد فرهنگ ايران، 1352ش.
- *التاريخ الكبير*، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل البخارى (م256ق)، بمر اقبه: محمد عبدالمعيد خان، دياريكر: المكتبة الاسلاميه.
- *تاريخ مدينة دمشق*، على بن الحسن المعروف بابن عساكر، تحقيق: على شبرى، دارالفكر، 1415ق.
- *التحرير الطاووسى*، حسن بن زين الدين صاحب المعالم (959 - 1011ق)، تحقيق: فاضل الجواهرى و محمود المرعشى، الطبعة الأولى، قم، بى نا، 1411ق.

- *تعليقات علي منهج المقال*، محمد باقر بن محمد اكمل المشتهر بالوحيد البهبهاني (1118 - 1205ق)، چاپ سنگي، بي جا، 1306ق.
- *تنقيح المقال*، عبدالله بن محمدحسن المامقاني (1260 - 1351ق)، النجف: الطبعة الحجرية، بي تا.
- *تهذيب الاحكام*، ابو جعفر محمد بن حسن الطوسي (385 - 460ق)، تحقيق: السيد حسن الموسوي الخراسان، الطبعة الرابعة، تهران: دارالكتب الاسلاميه، 1365ش.
- *تهذيب الكمال*، يوسف بن عبدالرحمن المزني، تحقيق: بشار عواد معروف، الطبعة الرابعة، بي جا، مؤسسة الرسالة، 1406ق/1985م.
- *تهذيب المقال*، محمد علي الابطحي (1372 - ... ق)، اصفهان: 1405ق/1363ش.
- *جامع الرواة*، محمد علي الاردبيلي (م1028ق)، قم: مكتبة المحمدي، بي تا.
- *الجمل*، محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالشيخ المفيد، قم: مكتبة الداوري.
- *خزانة الادب*، عبدالقادر بن عمر البغدادي (م1093ق)، تحقيق: محمد نبيل طريفي و اميل بديع اليعقوب، الطبعة الاولى، بيروت: دارالكتب العلميه، 1998م.
- *خلاصة الاقوال*، حسن بن يوسف المشتهر بالعلامة الحلبي (648 - 726ق)، الطبعة الثانية، النجف: 1381ق.
- *دعائم الاسلام*، القاضي ابوحنيفة النعمان بن محمد التميمي، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، القاهرة: دارالمعارف، 1383ق/1963م.
- *دلائل الامامة*، محمد بن جرير بن رستم الطبري (القرن الخامس)، الطبعة الاولى، قم: مؤسسة البعثة، 1413ق.
- *الرجال*، الحسن بن علي بن داود الحلبي (م707ق)، تحقيق: محمدصادق بحر العلوم، النجف، بي تا، 1392ق/1972م.
- *الرجال*، ابو جعفر محمد بن حسن الطوسي (385 - 460ق) تحقيق: جواد القيومي الاصفهاني، قم، بي تا، 1415ق.
- *الرسائل الرجالية*، محمد بن محمد ابراهيم الكلباسي (1247 - 1315ق)، تحقيق: محمدحسين الدرايتي، الطبعة الأولى، قم: دارالحديث، 1422ق/1380ش.
- *سماء المقال في علم الرجال*، ابوالهدى الكلباسي (م1356ق)، تحقيق: محمدالحسيني القزويني، الطبعة الاولى، قم، بي تا، 1419ق.
- *الصحاح*، اسماعيل بن حماد الجوهري، تحقيق: احمد عبدالغفور عطار، الطبعة الرابعة، بيروت: دارالعلم للملايين، 1990م.
- *الطبقات الكبرى*، محمد بن سعد (م230ق)، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، الطبعة الاولى، بيروت: دارالكتب العلمية، 1410ق/1990م.

- _____، تحقیق: محمد بن شامل السلمی، الطبعة الاولى، الطائف: مكتبة الصديق، 1414ق / 1993م.
- _____ *طرائف المقال*، السيد على اصغر بن محمد شفيع البروجردى (م1313ق)، تحقيق: مهدي الرجائي، الطبعة الاولى، قم: 1410ق.
- _____ *الغارات*، ابواسحاق ابراهيم بن محمد الثقفى الكوفى (م283ق)، تحقيق: جلال الدين المحدث، الطبعة الثانية، تهران: انجمن آثار ملي، 1355ش.
- _____ *الفهرست*، محمد بن اسحاق النديم (438ق/1047م)، تحقيق: رضا تجدد، الطبعة الثانية، تهران: 1393ق / 1973م.
- _____ *قاموس الرجال*، محمد تقى التستري (1282 - 1374ش)، الطبعة الاولى، قم: 1422ق.
- _____ *الكافي*، محمد بن يعقوب الكلينى (م329ق)، تحقيق: على اكبر الغفارى، الطبعة الثالثة، تهران: دارالكتب الاسلاميه، 1388ق.
- _____ *كتاب الرجال*، احمد بن ابى عبدالله البرقى (م274ق)، تحقيق: السيد كاظم الموسوى، تهران: دانشگاه تهران، 1342ش.
- _____ *كتاب القضاء*، محمدرضا الكلپايگانى (م1414ق)، تقرير: على الحسينى الميلى، قم: 1401ق.
- _____ *كمال الدين و تمام النعمة*، محمد بن على بن بابويه القمى الملقب بالصدوق (311 - 381ق)، تحقيق: على اكبر الغفارى، الطبعة الثانية، قم: مؤسسة النشر الاسلامى، دون تاريخ.
- _____ *ميسوط در ترمينولوژي حقوق*، محمدجعفر جعفرى لنگرودى (1302 - ...)، چاپ اول، تهران: كتابخانه گنج دانش، 1378ش.
- _____ *المجالس الفاخرة*، عبدالحسين شرف الدين الموسوى (م1377ق)، تحقيق: محمود البدرى، قم: 1421ق.
- _____ *مجمع البحرين*، فخرالدين بن محمد الطريحي (979 - 1085ق)، تحقيق: احمد الحسينى، الطبعة الثانية، تهران: 1408ق.
- _____ *مختصر بصائر الدرجات*، حسن بن سليمان الحللى (القرن التاسع)، الطبعة الاولى، النجف: 1370ق / 1970م.
- _____ *مستدركات علم رجال الحديث*، على النمازى الشاهرودى (م1405ق)، الطبعة الأولى، تهران: 1422ق.
- _____ *معجم رجال الحديث*، آيه الله السيد ابوالقاسم الموسوى الخويى، الطبعة الثالثة، بيروت: 1403ق / 1983م.

- اختيار معرفة الرجال، ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزيز الكشي، اختيار: محمد بن حسن الطوسي، بتصحيح: حسن المصطفوي، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، 1348ش.
- مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب (م588ق)، النجف، 1376ق/1956م.
- من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي بن بابويه القمي (311 - 381ق)، تصحيح: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، قم: 1404ق.
- المنتظم في تاريخ الامم و الملوك، عبدالرحمن بن علي المشتهد بابن الجوزي (508 - 597ق)، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، الطبعة الاولى، بيروت: دارالكتب العلمية، 1412ق/1992م.
- المنتقى النفيس من درر القواميس، آقا بن عابد المشتهد بالفاضل الدربندی (م1286ق)، تقديم و عرض: محمدرضا الحسيني الجلالی، تراثا، العدد الثالث [24]، السنة السادسة، قم: رجب 1411ق.
- ميراث مکتوب شيعه، سيدحسين مدرسی طباطبایي (1320 - ...)، ترجمه: سيد علي قرايي و رسول جعفريان، قم: كتابخانه تخصصی تاريخ اسلام و ايران، 1383ش.
- نقد الرجال، مصطفى بن حسين التفرشي (م1044ق)، الطبعة الأولى، قم: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، 1418ق.
- النهايه في غريب الحديث و الاثر، المبارک بن محمد الجزري (544 - 606ق)، تحقيق: محمود محمد الطناحي و طاهر احمد الزاوي، القاهرة، 1383ق/1963م.
- الوجيزة في علم الرجال، محمداقرا بن محمد تقی المجلسی (1037 - 1111ق)، الطبعة الاولى، بيروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، 1415ق/1995م.
- وقعة صفين، نصر بن مزاحم منقري (م212ق)، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الثانية، القاهرة: المؤسسة العربية الحديثه، 1382ق.
- وسائل الشيعه، محمد بن الحسن الحرالعاملی (1033 - 1104ق)، الطبعة الثانية، قم: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، 1414ق.
- هامش كتاب عجائب احكام امير المؤمنين (السيد محسن الامين)، فارس حسون كريم، الطبعة الأولى، مركز الغدير للدراسات الاسلاميه، 1419ق/1998م.